**درس خارج اصول استاد معظم آقای حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: امر**

**14031019**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

خب یک صحبت این بود که احکام به عناوین تعلق می­گیرد یا به معنونات ما عرض کردیم که این بحث یک مقداری دچار مشکل لفظی شده این کلمه تعلق یک مقدار ابهام دارد که مراد از تعلق چیست روی همین جهت داشتیم تبیین می­کردیم که در واقع ما وقتی که می­خواهیم بگوییم نماز واجب هست معنای وجوب نماز این است که نمازی که فرض کردید در عالم خارج لولا الامر موجود نیست شارع می­خواهد آن را موجود کند و یک حرکتی مطلوب شارع هست که آن ظرف وجود را از عدم مفروض عدم صلاة که فرض کردیم این عدم را به وجود صلاة تبدیل کند و ما برای تبیین این مطلب این که قضایا به دو شکل قضیه کان و قضیه صار هستند را پیشنهاد می­کردیم تا بشود مطلب روشنتر بشود

دیروز یکی از دوستان اشاره کرد آیا این بحث با بحثی که آقایان دارند که طلب به ایجاد تعلق می­گیرد نه به وجود این یکی هست یا یکی نیست در پاسخ عرض می­کنم که این بحثی که آقایان مطرح می­کنند که طلب به ایجاد تعلق گرفته یا به وجود یک اشکال معروف دارد آن این هست که می­گویند ایجاد و وجود حقیقتاً یکی است اعتباراً مختلف است اصلاً این معنا ندارد که ما بگوییم طلب به ایجاد تعلق گرفته نه به وجود. ایجاد و وجود دو چیز نیستند به یکی تعلق بگیرد به دیگری تعلق نگیرد به نظر می­رسد که اصل این اشکال ناشی از اینجا شده که کلمه وجود دو گونه معنا دارد هم به مفاد کان است هم به مفاد صار است این یعنی تفکیک نکردن بین این دو مفاد اصل این اشکال را مطرح کرده و فکر می­کنم این تفکیک در روشن شدن اینکه در آن مسئله اینکه طلب به ایجاد تعلق می­گیرد یا به وجود تعلق می­گیرد تحقیق در مسئله متوقف بر اینکه این مطلب را خوب بفهمیم وجود، یکی به معنای موجود بودن هست یکی به معنای موجود شدن هست این که با ایجاد یکی هست موجود شدن هست ایجاد یعنی موجود کردن با موجود شدن یکی است یعنی یک فعل خارجی هست این فعل خارجی اگر به موجِد نسبت داده شود ایجاد خوانده می­شود اگر به موجَد نسبت داده شود وجود خوانده می­شود این وجود یعنی موجود شدن به این معنا امر تعلق بگیرد به ایجاد یا تعلق بگیرد به وجود یکی است بحثهای آن. ولی در واقع عرض کنم خدمت شما آنهایی که می­خواهند بگویند به وجود تعلق نگرفته به ایجاد تعلق گرفته وجود را به معنای کان گرفتند نه به معنای صار و گفتند امر وجود به کان تعلق نمی­گیرد امر به ایجاد تعلق می­گیرد. پیشنهاد من این است که اصلاً وجود و ایجاد نیاید آن وسط یعنی این تعبیر که امر به ایجاد تعلق می­گیرد نه به وجود، تعبیری است غلط انداز بگویید امر به وجود به مفاد کان تعلق نمی­گیرد طلب وجوب به مفاد کان نیست طلب به معنای وجود به صار تعلق می­گیرد خب این معنای خوبی است این تفکیک بین دو معنای وجود بشود و اینکه وجود گاهی اوقات به معنای صار است گاهی اوقات به معنای کان است و طلب به آن معنای صار تعلق می­گیرد که دیگر حالا آن بحث را پیچیده کردن و لقمه دور دهن گرفتن یعنی اگر بخواهیم مطلب را خوب بفهمیم باید بین اینها تفکیک بشود بین وجود به معنای کان و وجود به معنای صار وقتی بین اینها تفکیک کردیم دیگر ایجاد پایش را وسط کشیدن ندارد همین که امر به وجود به مفاد صار تعلق می­گیرد نه به وجود به مفاد کان خودش مشکل را حل می­کند دیگر مطلب را واضح می­کند

علی ای التقدیر بحث سر این است که متعلق اوامر این هست که یک شی ای از یک حالتی که لولا الحکم بر آن حالت هست به حالت دیگر تبدیل بشود اگر امر است لولاالحکم معدوم است عدم لولایی آن متعلق را ما می­خواهیم تبدیل کنیم به وجود اگر نهی است وجود لولا النهی را می­خواهیم تبدیل کنیم به عدم البته اینها هیچ کدامشان حرکت واقعی نیستند یعنی حرکت گاهی اوقات فرض کن از یک جایی به جای دیگر حرکت می­کنیم به آن معنا حرکت نیست از یک حالت مفروض به حالت دیگر حرکت می­شود یعنی عدم مفروض متعلق تکلیف مثل صلاة تبدیل می­شود به وجود در واجبات. وجوب فرضی متعلق نهی که اگر نهی نبود این وجوب تحقق پیدا می­کرد نهی می­خواهد این وجوب فرضی تحقق پیدا نکند ترک تحقق پیدا کند معنایش این مفهوم است

شاگرد: یعنی امر و نهی در صدد ایجاد حرکتی فرضی با مبدأ فرضی است؟

مبدا آن فرضی است منتهی آن چیز هست این مبدا آن که فرضی است به ذهن تعلق دارد این فرض بنابراین مبدا را که در نظر می­گیریم ذهن است منتهی را که در نظر می­گیریم خارج است اینکه ما می­گوییم امر تعلق گرفته به ذهن یا به خارج به یک معنا به ذهن تعلق گرفته چون مبدا آن ذهنی است امر فرضی است به یک معنا به خارج تعلق گرفته چون می­خواهد در خارج این متعلق به این شکل دربیاید و حالا اینکه ما به چه ملاحظه ای این مطلب را ملاحظه کنیم بستگی دارد به اینکه هدف ما از این بحث چه باشد اصلاً در بحث اجتماع امر و نهی اینکه امر و نهی آیا می­تواند نسبت به یک شی مجتمع باشند به نظر می­رسد اینکه امر به عنوان تعلق گرفته است به معنون تعلق نگرفته است غلط است و با این بیان بخواهیم اجتماع امر و نهی را تصحیح کنیم چون بالاخره ما می­خواهیم این معنون تحقق پیدا کند اینکه شارع مقدس یعنی آمر حالا شارع این خصوصیت را ندارد آمر بخواهد ما را به دو شی خارجی تحریک کند یعنی منتهی حرکت ما دو شی متناقض باشد نمی­شود یعنی شارع مقدس هم بخواهد وجود صلاة در خارج تحقق پیدا کند هم بخواهد ترک وجود صلاة تحقق پیدا کند حالا چه به عنوان صلاتی باشد چه غیر عنوان صلاتی باشد یعنی بلاخره اگر ما بحث عرض کنم غصب را هم که شارع می­گوید لاتغصب. لاتغصب می­خواهد آن فرد خارجی که غصب است تحقق پیدا نکند فرض این است که صلاة می­خواهد آن فرد خارجی که مجمع بین نماز و غصب است آن تحقق پیدا کند اینها نمی­شود هم آن فرد بخواهد تحقق پیدا کند هم نخواهد تحقق پیدا بکند البته بحث اجتماع امر و نهی یک نکات دیگری دارد از آن نکات باید بحث را پیش برد چون اجتماع امر و نهی جایی که می­خواهند بگویند جایز است این است که امر به یک مصداق معین نخورده امر به صرف الوجود طبیعت خورده بحث سر این است که امر به صرف الوجود و نهی به یک مصداق اینها قابل جمع هستند یا قابل جمع نیستند این یک مرحله دیگری است بحث امر به صرف الوجود شی با نهی از یک فرد آنها نکاتش متفاوت است بحث عنوان و معنون و این حرفها نیست ممکن است ما بگوییم اصلاً اشکال ندارد ولی نه به این جهت که به عنوان تعلق گرفته و به عنوان تعلق نگرفته و این حرفها و شاهد قضیه را هم این است که عرض کردم اگر شما امر به نحو مطلق وجودی فرض کنید به نحو مطلق وجودی فرض کنید بگویید که همه علما را باید احترام کنید از آن طرف نهی هم به نحو مطلق الوجودی باشد همه فساق را باید احترام نکنید هیچ فاسقی را نباید احترام کنید اینها با هم تضاد دارند چون بالاخره این عالم فاسق احترام باید بشود یا نباید بشود آن امر می­گوید این عالم فاسق باید احترام بشود نهی می­گوید این باید احترام نشود اینها نمی­شود این که نسبت به این مصداق خاص دست می­گذاریم این مصداق امر نسبت به این می­گوید باید تحقق پیدا کند نهی می­گوید تحقق پیدا نکند آن مثالهای معروف امر و نهی امر نسبت به این مصداق نیست امر نسبت به طبیعت است آن ممکن است شخصی می­گوید اشکال ندارد امر به طبیعت و نهی از مصداق قابل جمع باشد آن حالا بحثش در جای خودش که آیا درست است یا نادرست است

بنابراین این دو تا بحث باید از هم تفکیک بشود یا فرض کنید که یکی از بحثها این است که اگر شارع مقدس به من بگوید که در نماز واجب اگر شک کردید بنابر مثلاً چهار بگذارید اذا شککت فی الصلاة الواجبه بین الثلاث و الاربع فابن للاربع این حکم شرعی این است . این صلاة واجبه یعنی چه صلاة واجبه یعنی. همان صلاة خارجی دیگر یعنی وقتی دارید نماز خارجی می­خوانید دارد تحقق پیدا می­کنید شک بین سه و چهار وقتی تحقق پیدا کرد بنا را بر چهار بگذارید مراد از صلاة واجب یعنی صلاة خارجی واجبه ای که هست چون شک در صلاة به معنا مفهوم ذهنی که تعلق نمی­گیرد ظرف شک آن صلاة خارجیه است بنابراین صلاة واجبی که می­خواهیم بگوییم یعنی صلاة خارجی و من حالا یظهر حالا یک تعبیری آقایان دارند می­گویند که الصلوات الواجبه مثلاً هفت جور صلاة داریم نماز روزانه نماز آیات نماز طواف همین طور اقسام نمازهای واجب را می­شمرند می­گویند الصلاة الواجبه بالنذر او العهد او القسم او الاجاره این طور چیزها. مراد این است که آن فرد خارجی که من می­آورم گاهی اوقات آن فرد خارجی یک امر وجوبی تعلق گرفته که منشا آن هست من آن فرد خارجی را بیاورم حالا آن امر که تعلق گرفته که من آن نماز خارجی را دارم می­آورم به عنوان نماز باشد یا به عنوان ثانوی نذر و عهد و قسم و امثال اینها باشد علی أی التقدیر آن شخص خارجی، مصداق واجب می­شود اینکه ما می­گوییم واجب می­شود به همین معنا واجب می­شود به همان معنایی که در سایر موارد نماز واجب می­شود نماز که واجب می­شود فرد خارجی آن به اعتبار این است یک عنوانی برای این منطبق می­شود و فرقی ندارد این عنوان عنوان ذاتی بتواند باشد یا عنوان عرضی باشد و این که مرحوم امام تفکیک قائل شدند گفتند اگر عنوان ذاتی بشود کأنّ آن نمازها واجب می­شود اگر عنوان عرضی باشد آن نماز واجب نمی­شود این وجهی ندارد این تفکیک وجهی ندارد چون این که حالا نماز به چه تعلق گرفته تعلق به آن معنایی که مبدا حرکت او چه هست به عنوان نمازی است یا به عنوان نذری است به عنوان ذاتی است خیلی مهم نیست این بحثها بحث این صلاة خارجیه است که دست روی آن می­گذاریم می­گوییم این صلاة خارجی واجب است اگر بحث بحث استظهاری باشد که ما استظهار وقتی می­گوییم صلاة واجبه یعنی آن چیزی که به عنوان نماز واجب است حالا بحث استظهاری خیلی مهم نیست و درست هم نیست صلاة واجبه ظهور عرفی آن این نیست که الواجب بعنوان الصلاة صلاة واجبه یعنی این فرد خارجی که مصداق صلاة هست و وجوب روی آن رفته حالا وجوب چه به عنوان صلاة برود چه به عنوان غیر صلاة برود این در اینکه از جهت استظهاری فرق ندارد ولی اگر مثلاً به من گفتند که اگر در نماز واجب شک بین سه و چهار کردی بنا را بر چهار بگذار بنا را بر چهار بگذار این ممکن است ما بگوییم که این در نماز فرض کنید من نذر کردم که آن یک نماز چهار رکعتی بخوانم حالا بحث نماز چون کلمه نذر را که به کار می­برم فرض کنید گفتند که این طوری تعبیر می­کنم نماز واجب دو رکعتی اگر انسان شک بکند شک مبطل است خب حالا من دارم یک نماز مستحبی می­خوانم نذر کردم که نماز را بخوانم آیا این نمازی که دارم الان می­خوانم شک کردم این شک مبطل هست مبطل نیست این همان بستگی به استظهارات دارد که آیا این نماز که ذاتاً مستحب است به وسیله نذر عرضا واجب شده آن عنوان نماز واجب و نماز مستحب ظهورش نماز واجب ذاتی است یا نماز واجب عرضی است این دیگر حالا استظهارات قضیه است که ممکن است شخصی هر کی یک طور استظهار کند

شاگرد:

بله باید ادله آن را مستقیم نگاه کرد دید در چه مقامی هست و امثال اینها که یک مقدار بحثهای استظهاری است و بحثهای خیلی مهمی به نظر من نیست.

مرحوم امام یک تعبیری دارند یک جایی این بحثها را مرحوم امام خیلی مکرر تعبیر خودشان ذکرنا مراراً، مکرر در حاشیه عروه در تحریر جاهای دیگر ذکر کردند که در واقع اینکه آقایان یکی از واجبات را مثلاً صلوات واجبه را الصلاة الواجبه بالنذر او امثال اینها هست این مسامحه است و امثال اینها مثلاً تعبیر می­کنند فی اد الملتزم بنذر او شبه من الصلوات الواجبه مسامحةٌ یک همچین تعبیری شبیه این در مکرر هست مثلاً عروه جلد یک صفحه364 صفحه404 در مورد نماز این مطلب را دارند البته خیلی از واجبات که ایشان می­رسد این مطلب را دارند در تحریر الوسیله جلد یک صفحه137 در بحث نماز این مطلب را دارند اینجا یک تعبیری در کتاب البیع مرحوم امام دارند آن تعبیر را بخوانم ایشان تعبیر إنّ العناوين الثانويّة كالشرط و النذر و العهد، إذا‌ تعلّقت بشي‌ء، لا تغيّر حكمه، فإذا نذر صلاة الليل، أو شرط فعلها علىٰ غيره، لا تصير الصلاة واجبة، بل هي مستحبّة كما كانت قبل التعلّق، و إنّما الواجب هو الوفاء بالشرط، (تا اینجا، مطلب جدیدی نیست؛ ادامۀ کلام ایشان را مدّ نظر داریم) و معنى وجوبه لزوم الإتيان بها بعنوان الاستحباب این تعبیری که ایشان کردند بعنوان الاستحباب یعنی چه چون عنوان یک موقع ما قصد عنوان را معتبر می­دانیم خب این یک حرفی ولی معمولاً آقایان قصد عنوان را معتبر نمی­دانند و می­گویند آن چیزی که معتبر هست داعی هست بحث این است من که دارم نماز منذور را می­خوانم آیا محرک من امر استحبابی ذاتی به نماز باید بشود یا امر ایجابی به وفا به نذر باید بشود اگر من به وسیله امر ایجابی وفا به نذر تحریک می­شوم و این نماز خارجی را تحویل بدهم اتیان نشده؟ اتیان شده. تعبیر آقای سبحانی در بعضی چیزها هست می­گوید اگر به عنوان نمی­دانم در تهذیب الاصول است یا در اصولهای خود آقای سبحانی دیدم یک جایی می­گوید اگر به عنوان وجوب بیاورد این اتیان نشده به نذر خود عمل نکرده به عنوان وجوب بیاوری یعنی چه یعنی اگر محرکش امر وجوبی به وفا به نذر باشد دیگر عمل نکرده وجداناً این طور نیست قطعاً این طور نیست لازم نیست محرک من آن امر استحبابی باشد آن امر وجوبی می­تواند تحریک کند یک نکته ای را هم اینجا در پرانتز بگویم این بحثی که اجتماع امر و نهی محال است و یک بحثی آقایان دارند در مورد تضاد احکام بأسرها. تضاد احکام بأسرها یعنی احکام خمسه همه آنها تضاد دارند این تضاد احکام بأسرها به نظر من ناتمام است نادرست است تضاد احکام به أسرها در جایی هست که مقتضاهای متنافی داشته باشند امر می­خواهد وجود شی را ایجاد کند نهی می­خواهد حرمت آن را ایجاد کند خب اینها تضاد دارند ولو به عنوان مختلف باشند ولی اگر امر وجوبی نباشد ولو استحبابی باشد شارع مقدس امر کرده باشد به احترام عالم. امر استحبابی و امر وجوبی هم کرده باشد به احترام عالم سید اینها با هم تنافی ندارند هر دو در جای خودش بنابراین من ممکن است محرک من در عمل خارجی هم می­خواهم امر استحبابی اکرام مطلق عالم را عمل کنم هم امر ایجابی اکرام عالم سید را احترام آقای هاشمی را عمل کنم خب اینها تنافی با هم ندارند و هر دو سر جای خودشان باقی می­مانند چون مقتضای متنافی ندارند هر دو وجود شی را یعنی منتهی حرکتی که به تعبیری که ما تعبیر می­کردیم هر دو یک محتوای حرکت واحد دارند هر دو می­خواهند وجوب شی خارجی.

شاگرد: هر چند در مرحلۀ امتثال، هر دو امر، وجود شیء را می‌طلبند و با یکدیگر تنافی ندارد، ولی در مرحلۀ تعلّق حکم میانشان تضادّ وجود دارد.

استاد:تعلق هم همین است تعلق به خاطر محرکیت به ؟؟؟ هست که اشکال دارد

شاگرد: در مرحلۀ تعلّق حکم و اراده تنافی دارند چون با منع از ترک است، و دیگری بدون منع از ترک، و شیء واحد نمی‌تواند هم جواز ترک داشته باشد و هم عدم جواز ترک

استاد: داشته باشد از آن جهت جواز ترک دارد از آن جهت ندارد مهم نیست

شاگرد:جواز ترک ندارد

استاد: نداشته باشد بحث سر این نیست بحث سر این است که آن امرها در واقع بحث سر این است که این عمل خارجی من از ناحیه این عنوان مستحب است یعنی چه یعنی این عنوان اقتضای حرمت ترک ندارد این جهت می­خواهیم بگوییم ولی یک عنوان دیگر ممکن است اقتضای حرمت ترک داشته باشد

شاگرد: اگر جهات و حیثیّات این عمل خارجی را از هم تفکیک کنیم، همینطور است،

استاد: بله مراد همین است

شاگرد: ولی وقتی مجموع حیثیّات و جهات این عمل خارجی را در کنار یکدیگر قرار می‌دهیم، من حیث المجموع این عمل منع از ترک دارد پس واجب است نه مستحب.

استاد: نه بحث این است که من حیث المجموع صحبت نیست بحث سر این است که این فرد خارجی که دست می­گذاریم این فرد خارجی هم تحریک وجوبیه است هم تحریک استحبابی هر دو تحریکش هست بنابراین تشدید هم می­شوند آن واجب تنهایی که فقط واجب استحباب هم نیست آن فرق دارد با این واجبی که بنابراین اگر دو تا عنوان باشد که یک معنون واحد داشته باشند شارع گفته اکرام مثلاً عالم واجب است. اکرام هاشمی مستحب است دو تا عنوانی که من وجه هستند نسبت به اکرام عالم هاشمی هم امر وجوبی به اکرام عالم من را تحریک می­کند هم امر استحبابی اکرام هاشمی من را تحریک می­کند مانعی ندارد امثال اینها اینها از این سنخ است ما یک امر ذاتی به نماز تعلق گرفته که استحبابی است یک امر وجوبی به وسائل نذر تعلق گرفته که خب این امر وجوبی است هر دو اینها در آن فرد خارجی که من می­آورم به عنوان وسائل نذر منطبق هستند بنابراین محرکیت من هم می­تواند به جهت استحباب آن باشد اگر استحباب من را تحریک کند امر به نذر شده بنابراین که امر به نذر درش قصد عنوان نذر معتبر نباشد عنوان غصبی ما می­گوییم در آن اعتبار نداشته باشد ولی به هر حال آن فرد خارجی که من می­آورم آن فرد خارجی لازم نیست به عنوان استحباب بیاورم اگر به عنوان وجوب هم بیاورم اشکال ندارد به عنوان وجوب عمل به نذر.

شاگرد: شاگرد: مگر نفرمودید قصد عنوان لازم نیست؟

استاد: اینها محرک هستند غصب نیست یعنی چیزی که من را تحریک کرده داعی من محرک من؛ شخصی اگر به مستحبات عمل نمی­کند کسی هست که او را امر استحبابی تکان نمی­دهد تنبل هست فقط به واجبات پایبند هست و به خاطر همین نذر کرده که یک مقداری بالاخره جمع بشود اعضا و جوارح اش.

شاگرد: از نتایج این مطلب آن است که این نماز مستحبّ شمرده شده و مثلاً جواز ابطال دارد.

حالا آن یک بحث دیگر است عرض کردم جواز شکستن نماز و امثال اینها تابع این است که ما چطور استظهار کنیم این عمل خارجی که دارد از من سر می­زند این عمل خارجی ذاتاً مستحب است عرضاً واجب است استظهار ذاتی آن هم هست استظهار ذاتی آن نمی­پرد این تعبیری که بعضیها تعبیر می­کنند که این دیگر مستحب نیست الان دیگر واجب است نه این طور نیست همین الان هم بالفعل مستحب است چون بین استحباب ذاتی و وجوب عرضی تنافی نیست که قابل جمع نباشند چون بعضی وقتها آقایان تعبیر می­کنند ظهور دلیل در این است که حکم فعلی داشته باشد اینجا هم استحباب بالفعل دارد هم وجوب بالفعل دارد چون استحباب ذاتی فعلی با وجوب عرضی فعلی تنافی ندارد هر دو هم هستند حالا که هر دو هم هستند باید استظهار کرد ابد الدهر چون عمده استظهاری که از ادله هست ناشی از این است که می­گویند ظهور در فعلیت دارد این که ظهور در فعلیت دارد هم واجب است هم مستحب. واجب است به عنوان عرضی و مستحب است به عنوان ذاتی بعد می­گوید آیا آن ادله ای که گفتی در مستحب شما می­توانید بشکنید مراد مستحب ذاتی است ولو می­گوییم وجوب عرضی بر آن عارض بشود یا مستحب عرضی است یعنی به اصطلاح باید عرضاً وجوب هم برای او عارض نشده باشد یک بحث استحبابی و امثال اینهاست.

اینکه یک تعبیری حالا عبارت مرحوم امام را بخوانم خیلی من نفهمیدم این را که ایشان بخواهند در این ادامه عبارت دارند کجا را می­خواهند بزنند ایشان می­گوید

و معنى وجوبه لزوم الإتيان بها بعنوان الاستحباب. فالوجوب متعلّق بعنوان، و الاستحباب بعنوان آخر (تا اینجا مشکلی ندارد)، و لا تعقل سراية الحكم من أحد العنوانين إلى الآخر(این مطلب نیز صحیح است ولی ما نمی‌خواهیم بگوییم آن عنوان مستحبّ، واجب می‌شود بلکه می‌خواهیم بگوییم وجوب، به آن فرد خارجی که مجمع دو عنوان است، تعلّق می‌گیرد؛ تعلّقش نیز به همان نحوی است که به افراد نماز تعلّق می‌گیرد. گویا ایشان در صدد اشکال به همین نکته است که می‌فرماید:)، و المصداق المتحقّق في الخارج أي مجمع العنوانين هو مصداق ذاتي للصلاة، و عرضي للنذر مصداق ذاتی نماز است مصداق عرضی نذر است خب حالا ذاتی و عرضی بودن در اینکه آن فرد خارجی واجب می­شود یا مستحب می­شود فرقی ندارد واجب بودن بله از جهت استظهاری ممکن است فرق کند استظهار از ادله ولی بالاخره این فرد خارجی هم مستحب است به اعتبار این که این ذاتاً مستحب است هم واجب است به اعتبار اینکه مصداق وفا به نذر است و آقایان هم که می­گویند که نماز واجب همین را می­گویند بیشتر از این هم نمی­خواهند بگویند و مطلب هم درست است و لا يجعلها النذر متعلّقة لحكم آخر، و كذا الحال في الشرط این که این کلامی که مرحوم امام دارند خیلی چیز مهمی نیست هر چند به عنوان ابتکارات ایشان شاگردان ایشان مثل آقای سبحانی و بعضی از مقررین درس ایشان آقای فاضل و دیگران خیلی این را تکرار می­کنند و به عنوان یک مطلب خیلی مهم تلقی می­کنند که این خیلی چیز مهمی نیست مطلبی است که به اصطلاح در کلام همه آقایان جوهر کلام او با جوهر کلام قوم هیچ تفاوتی ندارد و آن قسمتهای حساس قضیه با این عبارتها حل نمی­شود قسمت‌های حساس قضیه نحوه استظهار از ادله است استظهار ادله هم خارج از این بحثها باید دنبال کرد آن که آیا ظاهر دلیل این است که واجب اگر حکمی برای او بار بشود مراد الواجب ذاتاً هست بنابراین واجب عرضی را شامل نمی­شود یا نه واجب اعم از این است که ذاتاً باشد یا عرضاً باشد هر چیزی که فعلاً واجب باشد چه به ذات باشد خودش چه به عنوان ثانوی باشد همه را می­گیرد این دیگر استظهارات خیلی با این بیانات نمی­شود یکی از دو وجه استظهاری را معین ساخت خب این بحث تمام.

حالا یک نکته ای من اینجا عرض کنم ما در این بحثی که در این بحثهایی که ما داشتیم عرض کنم خدمت شما اصل این بود که تخییر را بعضیها گفتند این تخییر متعلق آن احدهمای مردد هست خارجاً از اینجا بحث را شروع کردیم دیگر اینکه احدهمای مردد خارجاً هست یا بعضی گفتند که متعلق واجب تخییری المعین عندالله است ما عرض کردیم یک اشکالی اینجا مطرح است که خارج آن متعلق تکلیف هست یا متعلق تکلیف نیست ما گفتیم به یک معنایی از معانی خارج متعلق تکلیف هست و از این جهت اینها مشکلی ندارند البته هر کدام از اینها ممکن است مشکلات دیگری داشته باشند که حالا صحبت می­کنیم مثلاً همین واحد مردد خارجی اصلاً تحقق ندارد خارج که ظرف تعدد نیست خارج ظرف معینات است خارج از زید است یا عمر است یا بکر است یا خالد است احدهما یکی از زید و عمر که در خارج نیست عنوان آن وجود دارد احدهمای عنوانی درست است ولی معنون آن واحد است که ما حالا در حقیقت علم اجمالی با حقیقت ماورای مردد را توضیح می­دادیم که معنای آن چیست اینکه ما حکایت گاهی اوقات حکایت تردیدیه است گاهی اوقات حکایت حکایت تعینیه است آن بحثهایی که در بحث حقیقت علم اجمالی مطرح می­کردیم بنابراین واحد مردد خارجی تحقق ندارد که یک امر بیخودی است که گفته شده در مورد آن بحثی که گفتند واحد معین عندالله وجوب به او تعلق می­گیرد یک نکته ای این مطلب عرض بکنم اینکه معین خارجی به او وجوب تعلق می­گیرد اینها یک بحثی در کلام از قدیم وجود دارد اینها از آن بحثهای کلامی که نمی­دانم در بحث جبر و اختیار الاستطاعه قبل الفعل مع الفعل نمی­دانم از این حرفها اشاعره می­گویند استطاعت با فعل است یعنی آن فعلی که تحقق نداشته باشد استطاعت به او هم نیست با تحقق خارجی فعل استطاعت آن هم می­آید استطاعت با فعل است در آن بحثهاست که حالا بحثهای بیخودی هم هست که حالا بحثهای الکی هست که ولی خیلی جدی است اصلاً یکی از بحثهای کلامی مهم در آن دوره بحث استطاعت و تبیین حقیقت استطاعت هست اینها حالا حرفهای بعضی از چیزها زدند آنها که می­خواهند بگویند به خارج تعلق گرفته روی این مبنا که استطاعة مع الفعل است می­خواهند بگویند به خارج تعلق گرفته که مبنای ناتمامی است استطاعت مع الفعل نیست قبل از فعل است چه عمل خارجاً تحقق پیدا بکند چه خارجاً تحقق پیدا نکند استطاعت بر انجام عمل هست این طور نیست که با تحقق عمل استطاعت تحقق پیدا می­کند که بنابراین ما در نماز واجبات بخواهیم بگوییم آن عمل خارجی که تحقق پیدا می­کند آن مستطیع است و در تکلیف هم که استطاعت شرط است اینا این طوری بیانشون است که تکلیف در آن استطاعت شرط است و استطاعت هم مع الفعل است بنابراین تا وقتی آن فعل تحقق پیدا نکرده باشد این تکلیف نمی­تواند تعلق بگیرد این حرفهایی هست که حرفهای ناتمامی است دیگر آن بحثهای کلامی خیلی کهنه ای است که خیلی نیازی نیست به آن بحثها بپردازیم این که این دو مبنا واحد مردد خارجی و واحد معین عندالله این دو مبنا را باید از بحث حذف کرد آن بحثهای چیز مهمی ندارند تا اینجا در واقع سه تا وجه در کلام مرحوم آخوند می­ماند یکی اینکه واجب تخییری سنخ خاص وجوب است واجب تخییری وجوبی هست که به اصطلاح تمام افراد واجب هستند اتیان به اهل موارد مسقط تکلیف است این هست یکی دیگر هم هست بحث احدهمای مردد ذهنی احدهمای مردد ذهنی این سه تا مبنا دو تا مبنای دیگر هم اینجا هست که این دو تا مبنا از این مبناهایی که مرحوم آخوند اینجا ذکر کردند اگر قویتر نباشند ضعیفتر نیستند و چه بسا باید به آنها یکی اینکه البته یکی از مبانی آن را مرحوم آخوند در ذیل بحث اشاره می­کند بعداً اشاره می­کند تخییر متعلق تکلیف جامع بینهماست متعلق جامع است که حالا فرق بین جامع و احدهمای مردد را مفهومی را شنبه ان شاءالله توضیح می­دهیم یک مبنای دیگر این است که تکلیف متعلق هست به کل عدلین هر دو اینها تکلیف دارند ولی به نفع واجب مشروط خب این واجب مشروط هم با آن بیانی که مرحوم آخوند دارند که هر دو اینها واجب است ولی اتیان هر کدام مسقط است فرق اینها را هم شنبه باز توضیح می­دهیم پس بنابراین پنج تا مبنا می­ماند پنج تا مبنا اینجا هست که یک مبنا کاملاً با مبناهای دیگر فرق دارد اینکه واجب تخییری سنخ خاص وجوب است

چهار تا مبنای دیگر هست که دو به دو شبیه به هم هستند اینکه واجب تخییری تعلق گرفته است به احدهمای مردد مفهومی یا به جامع این دو تا شبیه به هم هستند این دو تا مبنا

واجب تخییری تعلق گرفته است به نحو واجب مشروط هست. واجب تخییری به دو طرف تعلق گرفته ولی اتیان عدل مسقط است این پنج تا مبنا را حالا ان شاءالله شنبه در مورد آنها صحبت خواهیم کرد و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد .